

تدارك
ایدئولوژیک

انقلاب بورژوازی بدون تدارك ایدئولوژیک یعنی بدون «انقلاب در افکار» غیرممکن بود. این موضوع بویژه در انقلاب بورژوازی فرانسه صادق است.

مدتها پیش از آغاز انقلاب نمایندگان مترقی «طبقه سوم» به اصطلاح روشنگران-نظام حاکم فئودالی را به سختی مورد انتقاد قرار داده و لزوم برانداختن آنرا به اثبات رساندند. ایشان تصورات خود را از جامعه‌ای که باید جانشین جامعه کهن می‌گشت می‌پراکنند. روشنگران گروه کهن‌تر- یعنی کسانی چون ولتر و مونتسکیو اندیشه پردازان بزرگ بورژوازی بودند. ولتر^۱ (۱۷۷۸-۱۶۹۴) از سلطنت مطلقه، امتیازات طبقاتی اشراف و کلیسای کاتولیک- که وی آنرا «هیولای خرافات و تعصب» می‌نامید- بیرحمانه پرده برداشت. وی مفاهیم آزادی و مساوات بشری را پیش کشید و البته مراد او تنها مساوات میان اشراف و بورژوازی بود.

شارل لوئی مونتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) در کتاب هزل آ میر خود: «نامه‌های ایرانی» نظام فئودالی را به شدت مورد انتقاد قرار داد و در کتاب «روح القوانین» نظریات خود را درباره نظامی که باید جانشین استبداد فئودالی گردد شرح داد. وی سلطنت مشروطه را بهترین نوع رژیم جامعه می‌داند. مونتسکیو نیز مانند ولتر مبشر مفاهیم آزادی و مساوات و از مخالفان سرسخت بردگی سیاهان بود.

گروه دوم- روشنگران نسل بعدی- روسو و اصحاب دائرةالمعارف بودند که نظرات بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی را بیان می‌داشتند. نام «اصحاب دائرةالمعارف» پس از انتشار دائرةالمعارف یا فرهنگ جامع علوم، صنایع، هنرها که به‌همت آنان در ۳۰ جلد بدون گشت برایشان نهاده شد. دائرةالمعارف مزبور بر ماتریالیسم مکانیکی استوار بود درحالی‌که در توضیح پدیده‌های اجتماعی نویسندگان آن ایده آلیست باقی ماندند.

ژانژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) رؤیای جامعه‌ای عاری از ظلم مبتنی

1- Francois Marie Arouet

بر کامیابی و دفاع عمومی داد سر می‌پرورانند که حاصل «قرارداد اجتماعی» میان مردم می‌توانست بود. وی از جق مردم برای برانداختن استبداد سخن می‌گفت و طرفدار توزیع مساوی مالکیت شخصی بود لیکن الفای کامل آنرا غیر ممکن می‌شمرد.

نظرات روسو با نظرات اصحاب دیگر دائرة المعارف چون «دیدرو»، «هلوسوس»^۱، «دالامبر» و دیگران شبیه بود.

هوگو در تأکید نقش روشنگران در آموزش ایدئولوژیک رهبران انقلاب کبیر فرانسه می‌نویسد: «انقلاب ۱۷۸۹ بدون وجود مبشران آن- اصحاب دائرة المعارف- غیر قابل تصور بود. ولتر زمینه‌ساز ظهور میرابو بود. «دیدرو» را کنار بگذاریم دانتونی وجود نخواهد داشت. اگر جوانه‌ای به نام روسو در آغاز قرن هژدهم از نشوونما باز می‌ماند، جوانه دیگری به نام روبسپیر در پایان همان قرن نمی‌توانست رشد یافته و شکوفا گردد».

و سر انجام گروه سوم روشنگران، اندیشه پر دازان وابسته به دهقانان تهی‌دست و بینوایان شهری- اسلاف پرولتاریا- بودند که تصورات کمونیسیم تخیلی را ساخته و پرداخته. ژان مسلیه^۲ (۱۷۲۹-۱۶۶۴) در کتاب خود بنام «وصیت‌نامه» از لزوم برانداختن انقلابی نظام مبتنی بر ظلم و مالکیت خصوصی سخن می‌راند و از دین همچون جعلیاتی یاد می‌کند که برای انقیاد و اسارت خلق پرداخته شده‌است. وی از لزوم ایجاد جامعه‌ای بدون بهره‌کشی دفاع می‌کند که در آن اراضی شخصی به اراضی عمومی و مالکیت مشترک زحمتکشان تبدیل گردد. نظیر چنین عقایدی از طرف «مورلای» (تاریخ زندگی وی نامعلوم است) در کتابی بنام «نانون طبیعت» و نیز از سوی «آبه مابلی» (۱۷۸۵-۱۷۰۹) نیز بیان شده‌است.

فعالیت روشنگران نقش مهمی در تدارك انقلاب ایفا نمود. اینان از اعتبار سلطنت استبدادی، نظام فئودالی و کلیسا در میان توده‌های مردم کاستند

1- Helvetius

2- Jean Meslier

مشخصات ویژه هر وضع انقلابی و از آنجمله انقلاب بورژوازی را بطور کلی

می توان در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بخوبی مشاهده کرد:

در طول نیمه دوم قرن هژدهم سلطنت مطلقه فرانسه رو به انحطاط نهاده بود. دربار مرکز تباهی و هرزگی شده بود و فتودالها نیز می کوشیدند از شاه تقلید کنند. در عین حال کشور دستخوش شورش های دهقانان شده در بعضی موارد کارگران نیز به آنان می پیوستند (مثلا شورش بافندگان لیون در ۱۷۸۶) دوران پیش ترین نمایندگان طبقه حاکم فتودال و بخشی از بورژوازی که در خدمت سلطنت مطلقه قرار داشت لزوم تغییر نظام موجود را در سافته بودن دولی گمان داشتند که از راه اجرای اصلاحاتی چند به مقصود خود خواهند رسید. اصلاحات مزبور دادن امتیازات ناچیزی بود که هدف از آن جز حفظ حاکمیت آنها و بطور کلی نظام اجتماعی فتودالی نمی توانست باشد. و آن رو برتذاک تورگوه و زیر داری وقت نماینده چنین اصلاحگرینی بود. وی ظاهراً راه را برای تغییرات سرمایه داری هموار می کرد لیکن و غیر منفصل شد و اصلاحات او ملفا گشت و بار دیگر روشن شد که تکامل سرمایه داری با نظام سیاسی فتودالی ناسازگار است. در اواخر دهه ۱۷۸۰ وضع اقتصادی کشور بی نهایت وخیم شد و موج تازه ای از ناخشنودی همگانی را به دنبال آورد. وضعی انقلابی پدید آمده بود. طبقه سوم برای ختم مسئله مبرم موجود بیشتر خواستار دعوی *Etats Généraux* (مجلس ملی فرانسه) بود. ~~کمی~~ شانزدهم مجبور به تسلیم شد. طبقه سوم (بطور عمده بورژوازی و سایر اقلات مرفه) می توانست به اندازه نمایندگان دو طبقه دیگر به مجلس مزبور نماینده بفرستد.

گسترش انقلاب

مجلس مزبور در پنجم مه ۱۷۸۹ گشایش یافت. از فردای همان روز میان نمایندگان سه طبقه اختلافات جدی بروز کرد. نمایندگان اول و دوم از

نشستن در کنار نمایندگان طبقه سوم امتناع نمودند و همین امر نمایندگان طاقه اخیر را وادار به اقدام انقلابی جسورانه‌ای کرد. آنان در هفدهم ژوئن تصمیم گرفتند خود را «کنوانسیون ملی» اعلام نمایند. بررغم تهدیدات شاه دیری نگذشت که «کنوانسیون» خود را مجلس مؤسسان خواند و این تأکید بر آن بود که تدوین يك قانون اساسی را وظیفه اصلی خود می‌داند.

شاه بر آن شد که مخالفان را از صحنه خارج نموده امتیازات ویژه خود را احیا کند و از این دوبه بسیج قوا پرداخت. زحمتکشان پاریس دست به سلاح بردند. سواره نظام سلطنتی که مرکب از افراد خارجی بود به روی مردم آتش گشودند و همین امر کاسه صبر مردم را لبریز کرد و در سیزدهم ژوئیه قیامی واقعی آغاز گشت. در چهاردهم ژوئیه شورشیان پیشاپیش همه زحمتکشان نهی دست به سوی باستیل هجوم آوردند. سقوط باستیل آغاز انقلاب کبیر فرانسه بشمار آمد.

مجلس مؤسسان قدرت را بدست گرفت و مقارن آن يك انجمن خودمختار شهری موسوم به «کمون» تشکیل یافت. انقلابات بورژوائی در جریان تکامل خود از لحاظ شرکت و نقش اقشار مختلف اجتماعی در آنها از مراحل چندی می‌گذرند. اینگونه مراحل در تکامل انقلاب فرانسه نیز مشاهده شد.

سقوط باستیل آژیری بود برای قیام دهقانان که خواستار محو نحمیلات فئودالی بودند. شهرداری‌ها و گارد ملی برخی از شهرها که رهبری آنها بدست بورژوازی بزرگ و زمین داران افتاده بود بحمايت از فئودالها شتافتند. واحد های نظامی برای جنگ با شورشیان احضار شدند. بدین گونه بورژوازی بزرگ و اشراف علیه زحمتکشان شهر و ده دست بدست هم دادند. مجلس مؤسسان نیز نسبت به شورشیان از خود همدردی نشان نداد ولی از ترس گسترش بیشتر انقلاب در یازدهم اوت قانونی مبنی بر الغای نحمیلات

دوره اول انقلاب
(۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹
۱۰ اوت ۱۷۹۲)

فئودالی به تصویب رسانید. تنها تعهدات شخصی دهقانان بدون غرامت ملغاشد. تاوان الغای بقیه قیود و تحمیلات باید پرداخت می گردید. طلب کلیسا دراصل لغو شد لیکن تا تدوین مقررات تازه باید پرداخت آن ادامه می یافت. حق قضاوت سینیورها - یعنی قدرت قانونی سینیور بر سرف های خود نیز مشمول همان شروط گشت. در نتیجه قانون ۱۱ اوت، نمایندگان بورژوازی به بکرشته امتیازات دست یافتند. امتیازات شهرها و ایالات گوناگون منسوخ شد، طبقات اول و دوم نیز مشمول پرداخت مالیات شدند و جز آن.

مجلس مؤسسان در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ بمنظور رسمیت بخشیدن به تساوی میان طبقات بورژوا و فئودال به تصویب اعلامیه حقوق بشر که بعداً دیباچه قانون اساسی آینده گشت مبادرت نمود. هدف اعلامیه مزبور مخالفت با بنیاد های جامعه فئودالی بود و ارزش مترقی آن نیز همین بود. اعلامیه حقوق بشر تساوی مردم، آزادی و امنیت مالی را اعلام نمود و مقاومت در برابر ظلم را از جمله « حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال بشر » دانست. اول حاکمیت ملی را محترم شناخت و نیز اعلام نمود که « مالکیت حق مقدس و تخلف ناپذیر است » و همین آخرین تزیینات بیانگر خصیصه طبقاتی بورژوائی اعلامیه بود. اعلامیه تنها بورژوازی را که دارای مالکیت بود مردم واقعی می شناخت و در واقع نابرابری بورژوائی را جایگزین نابرابری فئودالی ساخت.

در سال های ۹۰-۱۷۸۹ چندین باشگاه انقلابی در پاریس و دیگر شهرها تأسیس شد که در جریان انقلاب کبیر فرانسه نقش احزاب سیاسی را ایفا مینمودند. متنفذترین آن ها باشگاه ژاکوبین پاریس بود که نام خود را از خنانقاه ST. Jacobs Dominican Convent که مقر آن بود گرفته بود. باشگاه مزبور بعدها در شهرهای مختلف فرانسه صدها شعبه برپا داشت. رهبری این باشگاه در آغاز در دست طرفداران سلطنت مشروطه (میرابو، بارناو، لافایت و دیگران) بود. چندی بعد نمایلات بورژوا - دمکراتیک که نماینده آن ماکزیمیلین روبسپیر (از پیروان روسو) بود بر باشگاه تسلط یافت. مخالفان روبسپیر باشگاه را ترک

گفتند و باشگاه دیگری بنام باشگاه فویان^۱ برای خود تأسیس کردند.
 در آغاز سال ۱۷۹۰ باشگاه دیگری در پاریس گشوده شد بنام کلوب کوردلیه
 که با نام آن از نام خانقاه *Franciscan Convent Cordeliers* مشتق می‌گشت.
 رهبران این باشگاه «ژرژ ژاک»، «دانتون»، «کامیل دسمولین»، «ژاک دی برآ»،
 «پییر گاسپارد شامه^۲» و «ژان پل مارا» (۱۷۹۳-۱۷۴۳) بودند. «مارا» یکی
 از انقلابیون برجسته و نماینده نظرات دمکراتیک‌تر و پی‌گیرتر بشمار می‌رفت.
 زحمتکشان فرانسه وی را «دوست مردم» می‌خواندند.

قانون مربوط به براندازی قیود فتودالی باید به
 تصویب شاه می‌رسید. شاه نه فقط در تصویب آن
 شتابی نداشت بلکه برعکس در پی فرصتی بود تا
 دست‌آوردهای انقلابی را باز پس گیرد و همین امر

تحکیم قدرت
 بورژوازی بزرگ
 و اشراف لیبرال

منجر به اعمال انقلابی زحمتکشان پاریس شد. شاه مجبور شد برای توشیح
 قانون به پاریس حرکت کند. مجلس مؤسسان نیز به پاریس منتقل گشت. این
 رویدادها نشانه استقرار سلطنتی بورژوائی بود که نقش قاطع آن به عهده
 بورژوازی و اشراف لیبرال محول شده بود.

فرامینی به سود پشرفت سرمایه داری صادر گشت. اتحادیه‌های صنفی
 قرون وسطائی از میان رفت، املاک کلیسا مصادره شد، کلیسا به تبعیت دولت
 درآمد و گمرک خانه‌های داخلی برجیده شد. مجلس مؤسسان فرامین چندی به
 منظور سرکوبی زحمتکشان صادر کرد زیرا بورژوازی از گسترش انقلاب
 بیمناک بود.

در ماه مه ۱۷۹۰ مبلغ غرامت (بسیار خرید) مربوط به القای قیود فتودالی
 تثبیت گشت. این مبلغ معادل پرداخت یک دوره بیست ساله بود (البته بدون
 امکان تقسیط) و همین موجب بروز موج تازه‌ای از جنبش‌های دهقانی گشت.

1— Evouillant 2— Jacques Hébert,
 3— Pierre Gaspard Chamett

قانون ضد کارگری Le chpelier که قاسبس اتحادیه های کارگری و اعصاب و جز آن را ممنوع می داشت در ۱۷۹۱ از تصویب مجلس گذشت.

و نیز مجلس مؤسسان از الفای بردگی در مستعمرات فرانسه سر باز زد. با تصویب قانون اساسی در سپتامبر ۱۷۹۱ سلطنت مشروطه مورد تأیید قرار گرفت. قانون اساسی پس از فرار نافرجام لوئی شانزدهم از پاریس (ژوئن ۱۷۹۱) و گلوله باران نمایش مسالمت آمیز زحمتکشان پاریس که تقاضای برکناری شاه و اعلام جمهوری را داشتند به تصویب رسید.

به موجب قانون اساسی مزبور، قدرت قانونگذاری فقط بر عهده مجلس مقنن بود و حقوق سیاسی انتخاباتی تنها به شهروندان «فعال» یعنی اقشار مرفه اعطا شد و از مجموع افراد ملت فرانسه تنها چهار میلیون و سیصد هزار نفر «فعال» محسوب می شدند. در مجلس مقنن جدید اکثریت با فویانها بود که در عین حال رهبری مجلس مؤسسان را در دست داشتند. ایوان نماینده قشر بالایی بورژوازی (بانکداران، مقاطعه کاران مالیاتی و جز آن) و از متحدان دزبار بودند. ژاکوبینها نیز گروه بزرگی را تشکیل می دادند ولی دمکرات بورژوازی واقعا انقلابی در اقلیت قرار داشتند. اکثریت ژاکوبینها نماینده بورژوازی تجاری و صنعتی بزرگ و متوسط بودند که به ژیروندیست معروف شدند (نمایندگان حوزه ژیروند). جایگاه فویانها و ژاکوبینها که به ترتیب طرفین راست و چپ تالار مجلس بود سر آغاز تقسیم احزاب سیاسی به دو گروه « راست » و « چپ » گشت.

از جمله مسائلی که فویانها، ژیروندیستها و ژاکوبینها بر سر آن کشمکش سختی داشتند مسئله جنگ قریب الوقوع بود. از ۱۷۹۱ سلاطین اروپا آشکارا خود را برای مداخله در امور فرانسه بمنظور سرکوبی انقلاب فرانسه آماده میکردند. جنگ های فرانسه انقلابی علیه سلطنت های ارتجاعی اروپا از ۱۷۹۲ آغاز شد. فرانسه فقط برای دفاع از دست آوردهای انقلاب می جنگید. این جنگها درست تا پایان انقلاب - تا ۱۷۹۴ - بطول انجامید.

پشتیبانی آشکار شاه از ائتلاف قدرت های فتودالی توده های مردم را به

اقدامات تازه‌ای برانگیخت کمیته‌ای انقلابی به‌ربری مارا، دانتون و روبسپیر زیرلوای کمون پاریس تشکیل شد. کمون که ترکیب آن به طریقی انقلابی تغییر یافت، همپای مجلس مقنن، به‌صورت ارگانی دولتی مرکب از کارگران، پیشه‌وران و خرده بورژوازی درآمد.

در دهم اوت ۱۷۹۲ قیامی واقعی از جانب توده‌های انقلابی آغاز شد. کاخ سلطنتی بازور به اشغال درآمد و مجلس مقنن مجبور به صدور تصویب‌نامه کاره‌گیری شاه از سلطنت گشت.

واژگونی سلطنت مقدمهٔ مرحلهٔ تازه‌ای از انقلاب
دوره دوم انقلاب
(۱۰ اوت ۱۷۹۲ -
۲ ژوئن ۱۷۹۳)
شد. شورای اجرائی موقتی منتخب مجلس مقنن
نقش رهبری را برعهده گرفت. ژیروندیست‌ها در
رأس شورا قرار داشتند. انتخابات کنوانسیون ملی
زیر نظر مجلس مقنن و بر اثر فشار تودهٔ مردم در سپتامبر ۱۷۹۲ صورت گرفت.
کنوانسیون در ۲۹ سپتامبر بموجب فرمانی قدرت سلطنت را برانداخته و اعلام
جمهوری نمود. گاه شمار تازه‌ای معمول گشت و ۲۲ سپتامبر به عنوان «نخستین
روز اولین سال آزادی» اعلام شد.

ژیروندیست‌ها جناح راست کنوانسیون و جناح چپ آنرا انقلابی‌ترین
ژاکوبین‌ها که به «مونتانا» یا کوهستانی معروف بودند تشکیل می‌دادند. وجه
تسمیهٔ آنها این بود که در محل مرتفع تالار مجلس (باصطلاح بالای کوه)
می‌نشستند ولی اکثریت مجلس متعلق به نمایندگان منزلی بود که منتخب
ولایات و به «باطلاق» معروف شده بودند لیکن چپ‌ترین گروه نه مونتاناها
بلکه گروهی به رهبری ژاک رو، پی بر دولیویه، توفیل لکراک و ژاک وارله بود
که مرکز آن کمون پایتخت و باشگاه کوردلیه بود. این گروه بخاطر درخواست
اقدامات قاطعانه علیه گرانفروشی به «آنراژه» (خشنگین) ملقب شده بودند.
«آنراژه»ها اندیشه پردازان تهری دست‌ترین اقشار اهالی پاریس بودند.

هدف‌های «آنراژه»ها برانداختن نظام بورژوازی بود. به گفتهٔ آنان

وقتی طبقه‌ای میتواند طبقه دیگر را به هیچ کوفری به گرمسنگی بکشانند آزادی رؤیای فریبنده‌ای پیش نیست. این گروه در مورد الغاء مالکیت بزرگ زمین پافشاری می‌کرد و بر آن بود که به دهقانان باید بقدر توانائی کارشان زمین داده شود. آنان خواستار جامعه‌ای بودند که هر يك از اعضای آن به اندازه‌ای که به جامعه کمک می‌کند دریافت نماید.

میان ژیروندیست‌ها و مونتانارها مبارزه شدید در گرفت. ژیروندیست‌ها که آشکارا مدافع تجار و گرانفروشان بوده و با تعیین و تثبیت کالاهای مصرفی مخالفت می‌کردند بیش از پیش به ضد انقلاب نزدیک می‌شدند کار این مبارزه در روزهای ۳۱ مه تا ۲ ژوئن ۱۷۹۲ به اقدامات تازه‌ای از طرف توده مردم به رهبری مونتانارها و «آراژه» ها و به سقوط ژیروندیست‌ها و توقیف بیشتر رهبران آنها انجامید.

اقدامات قاطعانه توده های مردم پیوسته انقلاب را به پیش می‌راند. خروج ژیروندیست‌ها از صحنه فعالیت سیاسی راه را برای سلطه ژاکوبین- مونتانار های یعنی دیکتاتوری ژاکوبین- که نشانه ورود انقلاب

دوره سوم انقلاب
(۲ ژوئن ۱۷۹۳ -
۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴)

فرانسه به عالی‌ترین مرحله خود بود - هموار نمود.

در تابستان ۱۷۹۳ کشور دستخوش دشواری های بسیاری گشت تجاوز ارتش های اتریش، پروس و انگلستان با فعالیت های ضد انقلاب مقارن بود. شورش ضد انقلابی ده ناحیه شمال غربی کشور را فرا گرفته و ترور سفید به بسیاری از شهرها گسترش یافت یکی از مظاهر این ترور قتل ناجوانمردانه مارا بود. تنها يك دیکتاتوری انقلابی میتواند کشور را نجات بخشد. کمیته نجات ملی که وظایف حکومتی را به‌مورد اجرا میگذاشت، کمیته صیانت ملی و دادگاه انقلابی مهم‌ترین ارکان این دیکتاتوری بودند. کمیته‌های اعزامی انقلابی جانشین شهرداری های انتخابی گردیدند. به کمیته‌ها، نمایندگان کنوانسیون در بخش های مختلف کشور اختیارات نامحدود داده شد. استقرار دیکتاتوری

دمکراتیک انقلابی - دیکتاتوری بخش مترقی بورژوازی - که از پشتیبانی توده مردم برخوردار بود اجرای یکرشته اصلاحات دمکراتیک وریشه‌ای را امکان پذیر ساخت .

تدوین و تصویب قانون اساسی جدید در ۲۲ ژوئن ۱۷۹۳ یکی از نخستین اقدامات مهم ژاکوبین ها بود. قانون اساسی مزبور دموکراتیک ترین قانون اساسی از نوع خود بود که تا آن هنگام در کشور سرمایه داری وجود داشت. با اینهمه این قانون اساسی نیز همه محدودیتها و تضاد های يك قانون اساسی بورژوازی را در برداشت، از يك سوء اعلامیه جدید حقوق بشر که دیباچه قانون اساسی مزبور بود خیر همگانی را هدف جامعه شناخته و آزادی فکر، مطبوعات، اجتماعات، عبادت و دادخواهی و نیز آزادی کار و آموزش را اعلام کرد، حق مقدس شورش را برای مردم محفوظ داشت، به تمام مردان بیست و یکسال به بالا حق رأی اعطا نمود. از سوی دیگر بیشتر مواد قانون اساسی در اصل عباراتی صوری و تشریفاتی بیش نبودند زیرا در رژیم بورژوازی نمی توانستند به مرحله عمل در آیند و این خود ناشی از محتوای همین قانون بود. مواد ویژه‌ای در قانون مزبور وجود داشت که برخدشه ناپذیری مالکیت خصوصی همچون حق طبیعی اهالی - تأکید میکرد. بدین گونه ادعای تساوی همه شهروندان در قانون اساسی ادعائی بی معنی بیش نبود.

ژاکوبین ها که نیروی محرک کنوانسیون بودند با حل بنیادی مسئله ارضی بافتو دالیم پوسیده به گونه‌ای براستی انقلابی برخوردار میکردند: مهم ترین اقدام ژاکوبین ها در مورد اصلاحات ارضی صدور فرمان ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۳ بود که بموجب آن تمامی قیود فئودالی و پرداخت های اجباری دهقانان بدون هر گونه غرامتی منسوخ گشت همه اسناد فئودالی در پیشگاه همگان سوزانده شد. نتیجه اجرای اقدامات ارضی ژاکوبین ها گذار روستا به مالکیت دهقانان آزاد بود.

در پاسخ خواست های «آراژه ها» که مبین منافع توده های وسیع مردم بودند ژاکوبین ها حداکثر قیمت اجناس مصرفی را تثبیت نمودند (۲۹ سپتامبر) که بموجب آن فروش کالاها بالاتر از قیمت های مزبور ممنوع بود.

طی آن دوره، مردم فرانسه برای نخستین بار توان انقلابی بی سابقه‌ای از خود نشان داده و مساعی انقلابی بی نظیر، چه در زمینه سیاست داخلی و چه در میدان های جنگ به کار برده و يك استراتژی نو و ارتش ملی و انقلابی خلق نمودند.

ژاکوبین های انقلابی به عنوان نیروی رهبری کنوانسیون و بویژه پیشوای آنان روبسپیر - نه تنها در نظر سلطنت طلبان بلکه در نظر بخش عمده بورژوازی نیز که از قانون اساسی دمکراتیک ۱۷۹۳ و تثبیت حداکثر قیمت اجناس مصرفی و سایر اقدامات انقلابی به سختی ناراضی بودند همچون هیولای نفرت انگیزی جلوه می نمودند. محافل واپس گرای بورژوازی تمام هم خود را مصروف خنثی کردن اقدامات مزبور می کردند و رهبران ژاکوبین نیز با ترور انقلابی بمقابله با آن برمیخاستند. برای تمامی جرائم ضد جمهوری مجازات اعدام مقرر گشت. ترور انقلابی همچون اساسی ترین راه مقابله با استبداد و فئودالیسم شناخته شد. در این شرایط روبسپیر و پیروان او مجبور بودند با متحدان پیشین خود (دانتون و هوادارانش) نیز که به مواضع ضد انقلابیون پیوسته بودند به مبارزه پردازند. هواداران دانتون با تثبیت حداکثر قیمت ها و سایر اقدامات انقلابی مخالفت کرده و از آزادی تجارت و گرانفروشی و تحکیم حقوق مالکیت دفاع می نمودند. لذا این رو اینان نیز بازداشت و بوسیله دادگاه انقلابی محکوم و همچون دشمنان انقلاب اعدام گردیدند.

انقلاب و کلیسا
هرغم انقلاب بورژوائی انگلیس که زیر لوای دین
پا گرفت انقلاب ۹۳-۱۷۸۹ فرانسه با اشکال صرفاً

طبقاتی نشرو نما نمود. البته این بدان معنی نیست که کلیسا به مبارزه طبقاتی کشیده نشد. برعکس، کلیسای کاتولیک مصممانه در کنار نیروهای واپس گرا ایستاده و الهام بخش بسیاری از اقدامات ضد انقلابی نظیر شورش وندي^۱ بود. از این رو توده مردم و نیز بخش انقلابی دمکراتیک بورژوازی به مبارزه ضد

1- Vande

کاتولیکی و ضد روحانیت کشیده شدند. این مبارزه شکل سرکویی مستقیم فعالیت‌های ضدانقلابی روحانیت و نبرد علیه کاتولیسیسم بعنوان يك ایدئولوژی بخود گرفت. لیکن کوشش برای ایجاد مذهبی تازه و به اصطلاح «پرستش رب النوع عقل» - نشان می‌دهد که بورژوازی قادر به ترك دین و کلیسا بطور کلی نیست بلکه تمامی هم وی مصروف تطبیق دین با منافع طبقاتی خود میباشد.

در جریان حل و فصل مسائل انقلاب بورژوائی، نظرات

ژاکوبین‌های انقلابی نیز بیش از پیش دستخوش

سقوط روبسپیر

تضاد شد. برای پیش برد انقلاب، ژاکوبین‌ها باید

از موضع بورژوائی به موضع زحمتکشان تغییر مکان می‌دادند ولی در آن زمان شرایط اجتماعی - اقتصادی برای انقلابی مترقی تر از آن فراهم نبود. کنوانسیون ژاکوبین‌ها از پشتیبانی توده‌های وسیع خلق و بیش از همه کارگران و دهقانان نهدی دست که لازمه چنان انقلابی است محروم بود. در فرانسه سرمایه داری هنوز بالغ نگشته و کشور تازه در جاده انقلابی صنعتی قرار گرفته بود. افزون بر این، ژاکوبین‌ها در قبال بورژوازی بزرگ روش جدی در پیش نگرفته و تساوی دارائی را اعلام نمودند و با افزایش بار مالیاتی دهقانان و وضع قوانین ضد کارگری و سرانجام با سرکویی مخالفان سیاسی خود در جناح پی‌گیر، نارضائی توده‌های خلق را برانگیختند.

حکومت ژاکوبین رشته اقداماتی را در جهت تشویق فعالیت‌های بازرگانان

و کارخانه داران به مورد اجرا گذاشت: اعطای کمک به آنها، تشویق تجارت آزاد و تعدیل مجازات نقض قانون حداکثر قیمت‌ها از جمله اقدامات مزبور بود.

همین‌ها سبب بروز نارضائیتی کارگران گشت. اعتصابات آغاز شد لیکن ژاکوبین‌ها به سرکویی آن پرداختند. ایشان نه تنها در لغو قانون ارتجاعی «لوشاپلیه» کوتاهی

نمودند بلکه برعکس با کاهش مزد کارگران وضع آنها را از آنچه بود بدتر

هم کردند. اقدامات مزبور سبب بروز نارضائی و خشم «آب‌راژه‌ها» که

پی‌گیرترین گروه انقلابیون فرانسه را تشکیل می‌دادند - گشت. ژاکوبین‌ها

پاسخ آنها را با موجی از سرکوبی دادند. ژاکوبین‌ها و روبسپیرست‌ها

همچنین به تارومار کردن گروه دیگری که شبیه « آنراژه ها » و به سرکردگی « هبر » و « شامت » بود پرداختند این گروه هوادار تکمیل و گسترش بیشتر انقلاب از طریق ترور بی رحمانه علیه دشمنان انقلاب بود و در رؤیای برقراری نظام جمهوری در سراسر جهان بصری برد.

بلین گونه ترور انقلابی روبسپیریست ها پیش از پیش در جهت مبارزه علیه نمایندگان خلق می افتاد و همین امر طبعاً ایشان را از پشتیبانی توده مردم محروم نمود و زمینه پیروزی کودتای ضد انقلابی و سپس اعدام روبسپیر و افراد گروه او را در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) فراهم ساخت. کودتا به دیکتاتوری ژاکوبین ها و انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه پایان داد.

نتایج انقلاب
انقلاب در خطی تصاعدی پیش رفت. نیروهای محرک آن همانا توده های خلق یعنی دهقانان وابسته و پیش از همه، تهری دست ترین قشر آنها و نیز قشرهای پائینی شهر و ندان بودند. ولی توده ها بر اثر فقدان تشکل و آگاهی کافی نتوانستند رهبری انقلاب را در دست گیرند. بورژوازی که در آن زمان طبقه ای مترقی بود نقش اصلی انقلاب را بر عهده داشت و توانست رهبری مردم را بدست گرفته و از ایشان در جهت مقاصد خود سود جوید و درست از همین رو بود که سیاست بورژوازی در دوره انقلاب نارضائی عمیق خلق را که خواهان گسترش و تعمیق هرچه بیشتر مبارزه ضد فئودالی بودند برمی انگیزخت.

انقلاب کبیر فرانسه فئودالیسم را برانداخت و راه را برای تکامل روابط تولیدی جدید هموار ساخت. انقلاب ساخت اجتماعی کهن و سازمان سیاسی آن را ویران نمود. پس از انقلاب بورژوازی ۱۶۴۹ انگلیس، انقلاب فرانسه راه گشای دوران جدیدی در تکامل جامعه بشری بود. دوران برقراری و پیشرفت سرمایه داری و رشد پرولتاریای صنعتی. انقلاب حز بور بهره کشی زحمتکشانش را بطور کلی از میان برد بلکه شکل بهره کشی تازه ای را جایگزین شکل پیشین نمود.

انقلاب فرانسه از آن نوع انقلابات بورژوائی بود که در آن توده های
ستمدیده خلق بطور مستقل در مبارزه شرکت نموده در جریان انقلاب به طرز
چشم گیری آثار خود را باقی گذاشتند. چنین انقلابی را میتوان انقلاب بورژوا
دمکراتیک خواند. برخلاف انقلاب مزبور در انقلاب های بورژوائی که بدست
قشر فوقانی جامعه و نه توده مردم صورت می گیرد (مانند انقلاب ترک های جوان)
زحمتکشان قادر به شرکت در آن نبوده و نمی توانند درخواست های سیاسی و
اقتصادی خود را مطرح نمایند.

فصل دوم

تحکیم و گسترش سرمایه داری

انقلاب صنعتی

انقلاب بورژوازی در قاره اروپا به سقوط قنودالسم در عده‌ای از کشورها انجامید. موانع قنودالی روابط تولید سرمایه داری از میان برداشته شد و

ماهیت
انقلاب صنعتی

راه تکامل سریع آنها هموار گشت. در کشورهایی که انقلابات بورژوازی برای نخستین بار در آنجا رخ داد و نیز تحت تأثیر آنها در ممالک دیگر، توأم با رشد روابط سرمایه داری، صنایع به سرعت توسعه یافت. توسعه تنها عبارت از افزایش کمی کارگران مزدور مؤسسات صنعتی و یا صرفاً فزونی حجم تولید نبود. نضت این توسعه و نتایج آن برای جامعه حائز اهمیت بیشتری بود. انقلاب بورژوازی موانع موجود در راه تکامل نیروهای تولیدی را از پیش پا برداشت و رشد نیروهای مزبور را پیش از پیش شدت داد و زمینه انقلابی را در تکنولوژی - اختراع ماشین - فراهم ساخت. تکامل صنعت، کار یا ماشین را جایگزین کار دستی که در مانوفاکتوری‌ها تسلط داشت ساخت.

گذار از مرحله مانوفاکتوری (که نیروی محرك آن بازوی کارگر بود) به مرحله صنعت ماشینی، به انقلاب صنعتی موسوم شده است. در این مورد واژه «انقلاب» از این لحاظ بکار برده می شود که تأثیر جانشینی کار با ماشین در تکامل روابط اقتصادی- اجتماعی آن زمان چنان بود که می توان گفت تا اندازه معینی سر-نوشت سرمایه داری را تعیین نمود.

انقلاب صنعتی پیش از هر جای دیگری در انگلستان
انقلاب صنعتی
انگلیس
وقوع یافت. (در نیمه قرن هژدهم) و هم در آنجا است
که تکامل آنرا به روشن ترین وجهی می توان
مشاهده کرد. این انقلاب در قرن نوزدهم به سایر کشورهای سرمایه داری
نیز سرایت نمود.

تصادفی نبود که انقلاب صنعتی دقیقاً در انگلیس آغاز شد. در طی چند
قرن مقدمات تکامل سریع صنعت در شرف تکوین بود. الغای اصول سرواژ
و سلب مالکیت دهقانان از زمین های خود به پیدایش انبوهی بازوان کار آزاد
و تکامل تولید کشاورزی به شیوه سرمایه داری انجامید و این هر دو انگیزه
رشد بازار داخلی گشت. فتوحات استعماری نیز بازارهای خارجی بسیاری
برای انگلستان بوجود آورد که سرچشمه ای برای ثروت شگرف این کشور
بود. و سرانجام باید از انقلاب بورژوازی قرن هفدهم نام برد که بسیاری از
بقایای دوران فئودالی را از میان برداشت.

انقلاب صنعتی در رشته ای از صنعت آغاز شد که در آن محدودیت های
صنعی کمتر بود - یعنی در صنعت نخ ریزی و پارچه بافی. انگلستان فئودالی
همچون اروپای فئودالی بطور کلی بر اثر فقدان مواد خام (پنبه) به این رشته
از صنعت دسترسی نداشت. انگلستان تنها در نتیجه تصرف مستعمرات بویژه
هندوستان به پنبه دسترسی یافت. بزودی کارخانه های ریسندگی به رقابت
پیروزمندانه با کارخانه های پشم بافی و پارچه بافی برخاستند. اینک دیگر انبو
بزرگی مصرف کننده و در نتیجه بازار نسبتاً ثابتی بوجود آمده بود و این خود پیشرفت
صنعت ریسندگی را چنان تسریع کرد که کارخانه های دیگر نمی توانستند به آسانی

تقاضای روز افزون مصرف کنندگان را برآورده سازند. هرگونه نوآوری سبب افزایش تولید کارخانه‌های ریسنده‌گی و در نتیجه سود کلانی برای صاحبان آنها می‌گشت.

اختراع ماشین در صنایع ریسنده‌گی آغاز گشت. در ۱۷۶۵ چرخ ریسنده‌گی مکانیکی - Spinning Jenny - و در ۱۷۶۷ Water Frame و در ۱۷۷۹ Mule اختراع شد. اختراع ماشین‌های مزبور فن ریسنده‌گی را از بسن تغییر داد. در دهه ۱۷۷۰ کارخانه‌های ریسنده‌گی چندی که صدها کارگر را بکار مشغول می‌داشت تأسیس شدند. تا سال ۱۷۸۰ انگلیس دارای ۲۰ کارخانه از اینگونه بود که ده سال پس از آن به ۱۵۰ رسید. پیشرفت سریع فن ریسنده‌گی، رشته بافنده‌گی را عقب گذاشت لیکن برای اختراع ماشین‌های بافنده‌گی نیز مساعی زیادی بعمل آمد و پس از مدتها به موفقیت رسید. نخستین ماشین‌ها با چرخ‌های آبی به حرکت در می‌آمد که ناگزیر فقط در کنار رودخانه‌ها قابل استفاده بود. نیاز به موتوری که در همه جا قابل استعمال باشد بیش از پیش احساس می‌گشت. در دهه ۱۷۸۰ صنعت ریسنده‌گی به استفاده از موتور بخاری «وات» آغاز نمود و همین، سبب افزایش چشم‌گیر حجم تولید کارخانه‌ها و به دنبال آن بخش کارخانه‌ها در سراسر کشور و نیز رشد مراکز صنعتی گشت.

توسعه تولید ماشین نیاز به فلزات بیشتری را بوجود آورد ولی کمبود ذغال چوب، پیشرفت فن استخراج و ذوب فلزات را محدود می‌ساخت. رشد سریع تولید فلزات فقط پس از اختراع کوره هنری کورت در ۱۷۸۴ که ذوب فلزات را ممکن گردانید میسر گشت.

بدین‌گونه میان سال‌های ۹۷-۱۷۸۵ تولید آهن در انگلیس دو برابر شد. استفاده از ذغال کوك (پس مانده ذغال سنگ) بجای ذغال چوب در ذوب سنگ آهن، استخراج ذغال سنگ را رونق داد و در طی صدسال به چهار برابر و در پایان قرن (نوزدهم م) به بیش از ده میلیون تن رسید.

استعمال ماشین که در آغاز در رشته ریسنده‌گی انجام گرفت رفته رفته به رشته‌های صنعتی دیگر کشید و به تکامل یکرشته از صنایع پیوسته و بویژه صنایع سنگین انجامید. توسعه صنایع سنگین با ایجاد صنعت ماشین سازی تکمیل

گشت. در آغاز ماشین‌ها در مانتوفاکتوری‌ها و با دست تولید می‌شد و از این رو بسیار گران تمام شده و تولید و عرضه آن از تقاضای روز افزون صنایع عقب می‌ماند. تنها هنگامی که ماشین سازی مکانیکی همچون شاخه جداگانه‌ای در صنعت پایه عرضه وجود نهاد امکان تولید سریع‌تر و ارزان‌تر ماشین فراهم شد. آهنگ افزایش تولید ماشین آنچنان سریع بود که پارلمان در ۱۸۲۴ اجازه صدور آنرا تصویب نمود.

نخستین راه آهن در انگلستان در سال ۱۸۲۵ ساخته شد و ارتباط میان منچستر و لیور پول - وسیله راه آهن در سال ۱۸۳۰ برقرار گشت. در نیمه قرن نوزدهم انگلیس دارای ۱۰۰۰۰ کیلومتر راه آهن بود. صنعت ماشینی سرانجام در دهه ۱۸۴۰ بر تولیدات دستی فائق آمد. سال‌های مزبور را می‌توان سال‌های استفاده از نتایج انقلاب صنعتی خواند. انگلیس بصورت کشور صنعتی پیشگامی در آمد و آنرا «کارگاه جهان» لقب دادند. در ۱۸۳۹ انگلستان چهار بار بیش از مجموع فرانسه، بلژیک و پروس ذغال سنگ استخراج کرد. از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۶ صدور آهن و چدن از انگلیس به هفت برابر ونیم بالغ گشت.

محرك انقلابی صنعتی در فرانسه همانا انقلاب کبیر بورژوازی آن کشور بود. انقلاب صنعتی در فرانسه از پایان قرن هژدهم آغاز شد و پیشرفت آن در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم ادامه داشت. در فرانسه نیز

مشخصات انقلاب
صنعتی در
کشورهای دیگر

نظیر انگلیس، انقلاب در رشته جدید ریسندگی روی داد. در سال ۱۸۰۵ ژاکوار دستگامی به این منظور برای کارگاه خود اختراع کرد. در ۱۸۱۲ فرانسه دارای بیش از ۲۰۰ کارخانه ریسندگی مکانیکی بود. ماشین سازی مکانیکی فرانسه در دهه ۱۸۲۰ بوجود آمد و ساختمان راه آهن آن در سال‌های ۱۸۳۰ آغاز شد.

ویژگی انقلاب صنعتی فرانسه تکامل و توزیع نا موزون صنعت آن بود.

تنها مؤسسات بزرگ شامل صنایع ریستدگی و استخراج و ذوب فلز می گشت. صنایع مزبور در نواحی دور افتاده بیشتر در شمال و شرق کشور توسعه یافتند. صنعت موجود در پاریس حتی در نیمه های قرن نوزدهم عبارت بود از کارگاه های لباس دوزی و تهیه اشیاء لوکس در مؤسسات کوچک و متوسطی که معمولاً از دو تا ده کارگر در آن مشغول بودند. صنعت ابریشم بافی در قلمرو «لیون» متمرکز بود و بیشترین بخش آن را کارگاه های پراکنده ای که غالباً در دهات بوجود آمده بود تشکیل می دادند و دهقانان در خانه خود با آنها کار می کردند.

بطور کلی انقلاب صنعتی فرانسه که دیرتر از انقلاب صنعتی انگلیس آغاز شده بود با آهنگی کندتر پیش می رفت و علت آن برتری انگلیس در بازار جهانی بود. افزون بر این، کثرت اقتصاد کوچک روستائی و در نتیجه کمبود بازوی کارمأنع پیشرفت صنایع بزرگ بود.

انقلاب صنعتی در آلمان بر اثر وجود بقایای نیرومندتر فئودالی (نیرومند تراز فرانسه و انگلیس) و پراکندگی سیاسی و وجود سدهای گمرکی داخلی دیرتر آغاز شد. انقلاب صنعتی آلمان بطور عمده در دهه ۱۸۴۰ شروع شد گرچه در آن زمان دو ناحیه صنعتی در کشور وجود داشت یکی ناحیه راین- وستفالی با صنایع مربوط به استخراج ذغال سنگ و فلزات و دیگری ناحیه ساکسونی سیلزیا با صنعت نساجی آن. تکامل صنعت در استان های راین و وستفالی ناشی از الغای نظام فئودالی و وجود منابع غنی طبیعی (ذغال سنگ و سنگ آهن) بود. صنعت نساجی ایالات ساکسونی و سیلزیا نیز بیشتر عبارت از کارخانه های مانوفاکتوری بود. در دهه ۱۸۴۰ تولید مانوفاکتوری وجه مشخصه کلی صنعت آلمان بود. انقلاب صنعتی بزرگ تنها در دو دهه ۶۰-۱۸۵۰ روی داد. بورژوازی آلمان پس از شکست سیاسی خود در انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ کوشید به مواضع کلیدی اقتصاد کشور دست یابد.

از آنجا که انقلاب صنعتی آلمان دیرتر از انگلیس و فرانسه آغاز شد، صنایع آلمان که از آخرین دست آوردهای علوم و صنایع سود می جست، مجهزتر از صنایع کشورهای «سرمایه داری کهن» از کار درآمد.

انقلاب صنعتی آمریکا که درست در پایان قرن نوزدهم و پس از جنگ انقلابی پا گرفت واجد ویژگی‌هایی ناشی از تکامل خاص آن کشور بود. در آغاز، انقلاب مزبور نه در سراسر کشور بلکه تنها در ایالات شمالی - یعنی مسکون‌ترین بخش آن - ظاهر شد. در جنوب شرقی اقتصاد مزارع بزرگ و مبتنی بر نظام برده داری حکمفرما بود در حالی که در غرب کوچ نشینی در اراضی جدید هنوز پایان نیافته بود. بطور کلی آهنگ رشد انقلاب صنعتی امریکا کندتر از انگلیس بود و این تا حدی به سبب رقابت انگلیسیان بود.

ایالات متحد آمریکا در سال ۱۸۰۰ دارای ۲۰ هزار دوک نخ رسی بود که در ۱۸۱۰ به ۸۷۷,۰۰۰ و در ۱۸۱۵ به ۱,۳۰۷,۰۰۰ افزایش یافت. نخستین کارگاه‌های مکانیکی آن کشور در سال ۱۸۱۴ بکار افتاد. در دهه ۱۸۳۰ تعداد دوک و مصرف پنبه ایالات متحد آمریکا تنها از فرانسه و انگلیس کمتر بود. در سایر رشته‌های صنعت نیز ماشین و روش‌های تولیدی نوین در شرف تکوین بود. در دهه ۱۸۳۰ مصرف ذغال سنگ در صنایع فلزی رفته رفته متداول می‌شد. در دهه ۱۸۵۰ بخار به ایفای نقش مسلط در صنایع آغار نهاد و فقط در پایان دهه ۱۸۴۰ بود که ماشین‌سازی مکانیکی شروع شد.

توسعه ماشین‌سازی مکانیکی که پایه انقلاب صنعتی است در آمریکا بر اثر رقابت انگلستان مدتها به تأخیر افتاد (مثلاً یک دستگاه پنبه پاک کنی انگلیسی پنج‌جاه برابر از انواع آمریکائی آن تمام می‌شد) ولی از سوی دیگر، کمبود نیروی کار انگیزه‌ای برای تولید ماشین‌آلات جدید بود.

ماشین پایه مادی و فنی انقلاب صنعتی محسوب میشود. ولی انقلاب صنعتی فقط محدود به تغییرات فنی در صنعت نبود گرچه تغییرات فنی خود واجد

نتایج اجتماعی انقلاب صنعتی

اهمیت شایانی در افزایش بازدهی کار و کاهش هزینه تولید می باشد. انقلاب صنعتی در مناسبات اجتماعی تغییرات چشم‌گیری بوجود آورد. نتیجه مستقیم گذار به تولید ماشین پیدایش انبوهی از کارگران صنعتی، تشکیل سریع پرولتاریا

همچون يك طبقه وازمیان رفتن دهقانان(در انگلستان) یا کاهش آنها(در فرانسه) بود. پیشرفت شیوه سرمایه داری تولید توأم با تشدید بهره کشی از حمتکشان بود. کارگران به زائده‌ای از ماشین تبدیل شدند. سادگی جریان تولید و کار با ماشین از اهمیت کار ماهرانه کاست و صنعت، نیروی کار ارزان زنان و کودکان را هرچه بیشتر می بلعید و این خود مایه کاهش مردها و افزایش بیکاری گشت. در آغاز قرن نوزدهم تنها ۲۷ درصد از کارگران کارخانه‌ها مردانی بیش از ۱۸ ساله بودند.

ظهور پروتاریای صنعتی مهم‌ترین بهره اجتماعی انقلاب صنعتی بشمار می آید. کارمشرک در کارخانه‌های صنعتی بزرگ به شکل و گرد آمدن انبوهی از کارگران در يك جا و ایجاد همبستگی طبقاتی میان آنها انجامید. انقلاب صنعتی موازنه نیروها را در داخل طبقه بورژوازی بهم زد. بورژوازی صنعتی بر بورژوازی تجاری تفوق یافت.

جوهر انقلاب صنعتی ایجاد صنعت بزرگ بود، یعنی هدف صنعتی کردن عبارت است از بنای پایه‌ای فنی متناسب با روابط تولید سرمایه داری. ولی صنعتی کردن بگونه سرمایه داری همچون جزئی از تولید سرمایه داری نمیتوانست از حیطه عمل قانون اساسی اقتصاد سرمایه داری - قانون ارزش اضافی بیرون باشد. از این رو در کشورهای سرمایه داری انقلاب صنعتی از صنایع سبك آغاز شد - صنایعی که بر اثر برگشت سریع سرمایه امکان دست یابی هرچه سریع‌تر به سود فراهم می کند فقط پس از تراکم سرمایه بود که سرمایه داری متوجه صنایع سنگین گشت.

کشورهای سرمایه داری بطور عمده از طریق چپاول مستعمرات توانستند صنعتی شوند و این بویژه در مورد انگلیس و فرانسه صدق می کند. وام های خارجی نیز وسیله دیگری برای صنعتی شدن بود و سرانجام در پاره‌ای موارد صنعتی شدن تاحدی به حساب کشورهای مغلوب در جنگ انجام یافت. مثلاً آلمان برای ایجاد صنایع بزرگ خود از غرامت دریانانی از فرانسه پس از جنگ فرانسه - پروس سود جست. لیکن در همه موارد یکی از عوامل ایجاد صنایع بزرگ در

کشورهای سرمایه داری غارت ملت خودی - افزایش مالیات ها ، خانه خرابی دهقانان و تشدید بهره کشی از کارگران بود.

دوره پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی

پس از انقلاب بورژوازی، سرمایه داری با تمام قوا و با گسستن بندهای فئودالی از سر راه خود و افزایش نیروهای تولید راه پیشرفت خود را در صنعت می گشود. سرمایه داری در کشاورزی نیز پیش رفت، لیکن در این قلمرو بسیار بیشتر از قلمرو صنعت به بقایای روابط فئودالی وابسته بود. تاریخ کشورهای سرمایه داری پیشگام، شاهد دو راه پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی بوده است یکی از راه ها عبارت از اینست که سرمایه داری بر پایه اقتصادهای دهقانی که رفته رفته به مزارع سرمایه داری متحول می شوند تکامل می یابد. در مورد دیگر، املاک بزرگ نیرو و نفوذ خود را در روستا حفظ نموده و رفته رفته از اشکال بهره کشی فئودالی به اشکال سرمایه داری تغییر می یابند.

راه نخست - راه نخست به انقلاب در روابط ارضی، به انتقال همه اراضی یا بیشترین بخش آن به مالکیت دهقانان بستگی دارد. در این مورد سرمایه داری و نیروهای مولد در کشاورزی سر برع پیش می روند. این راه تکامل سرمایه داری در کشاورزی، مثلا خاص ایالات متحد آمریکا و فرانسه است بر رغم جلوه های تاریخی گوناگون آن در این کشورها. انقلاب کبیر فرانسه مالکیت بزرگ ارضی را از میان برد و زمین را به دهقانان بازگرداند و در نتیجه پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی در مسیر تجزیه تدریجی دهقانان افتاد به این معنی که از يك سو دهقانان ثروتمند را به کشاورزان بزرگ سرمایه دار تبدیل نمود و از سوی دیگر املاک دهقانان تهی دست را كوچك و كوچك تر ساخت.

در ایالات متحد آمریکا پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی ویژگی های خاص خود را داشت. در جنوب کشور شیوه کشتزارهای بزرگ و برده داری رواج داشت در حالی که در دیگر نقاط کشاورزی بر پایه ایجاد مزارع بزرگ

با استفاده از کار مزدوری و ماشین آلات بسیار در مسیر سرمایه‌داری افتاد. مناطق شمال غربی که بتازگی کوچ نشین شده بود نه‌ازعناصر فتودالیسم خبری داشت و نه برده داری را که از سال ۱۷۸۷ منسوخ گشته بود بخود دیده بود. فراوانی زمین‌های بی‌صاحب و کمبود نیروی کار از همان آغاز محرکی بود برای تکامل اقتصاد کشاورزان مرفه^۱ که بعدها شکل رایج اقتصاد در این مناطق گردید.

تکامل کشاورزی در ایالات متحد آمریکا در مسیر اقتصادپیش‌گفته در نتیجه جنگ داخلی ۱۸۶۱-۶۵ استحکام بیشتری یافت. حکومت لینکلن در ۱۸۶۲ قانونی را به‌مورد اجرا گذاشت (Home Stead Act) که کشاورزان مرفه آزاد (فارمرها) و زحمتکشان بخاطر آن مدتها مجاهدت کرده بودند بنا بر قانون مزبور هر کس حق داشت نزدیک به ۶۴ هکتار زمین - که تقریباً رایگان بود - از حکومت دریافت کند و در نتیجه تعداد اینگونه مزارع به سرعت افزایش یافت. اعلام آزادی بردگان سیاه توسط لینکلن در ۱۸۶۲ پایه‌های اقتصاد مزارع بزرگ توأم با برده‌داری را سست کرده و نفوذ صاحبان آن را در زندگی اقتصادی و سیاسی ایالات متحد آمریکا کاهش داد.

راه دوم تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی برای

راه دوم

دهقانان آهسته‌تر و دشوارتر است. در این مورد

مالکان نیروی حاکم روستا و معمولاً سراسر کشور باقی میمانند. بیشترین بخش اراضی در تملک زمین‌داران بزرگ است در حالی که دهقانان از وابستگی به زمین، به نیروی کار کشاورزی یا اجاره‌دار تبدیل میشوند. تنها تعداد ناچیزی از دهقانان ثروتمند در مسیر بهره‌کشی سرمایه‌داری و استفاده از کار مزدوری گام می‌گذارند. این راه پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی به‌وجود نظام‌های سیاسی ارتجاعی و سیادت طبقه زمین‌داران بستگی دارد. نمونه بارز چنین راهی آلمان بویژه پروسی و روسیه تزاری بودند.

1- Farmers

نه در آلمان و نه در روسیه (تا سال ۱۹۱۷) مسئله ارضی به شیوه انقلابی حل نشد و از این رو پیشرفت مناسبات بورژوائی در کشاورزی این کشورها نه حاصل سرنگونی انقلابی فئودالیسم بلکه نتیجه گذار آهسته و رنج آوردهقانان از اشکال بهره‌کشی فئودالی به اشکال بهره‌کشی سرمایه‌داری بوده است. در پروس سرواژ در سال ۱۸۰۶ منسوخ گشت ولی تعهدات اجباری فئودالی عملاً تا نیمه قرن نوزدهم ادامه داشت. در سال ۱۸۵۰ قانونی درباره بازخرید تعهدات فئودالی به تصویب رسید که به موجب آن دهقانان نزدیک به هزار میلیون مارک به مالکان بزرگ غرامت پرداختند. وصول چنین مبلغ هنگفتی از دهقانان توسط مالکان تغییر شکل املاک بزرگ زراعی را به مزارع (فارم) سرمایه‌داری تسریع کرد و در عین حال دهقانان بیشماری را خانه خراب ساخت. نظیر چنین موردی را میتوان در روسیه پس از به اصطلاح «آزادی» دهقانان در سال ۱۸۶۱ مشاهده کرد.

راه دوم - راه مالکانه تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی به معنی مقاومت بقایای فئودالیسم در اقتصاد و نظام سیاسی دولت است. امحای بقایای مزبور یکی از هدف‌های جنبش‌های مترقی را تشکیل می‌دهد.

فصل سوم

پیشرفت سرمایه داری در ایالات متحده آمریکا

جنگ استقلال مستعمرات امریکائی

تکامل اقتصادی
آمریکای شمالی
در دوره استعمار

سرمایه داری در ایالات متحده آمریکا در شرایط
نظام مستعمراتی به پیدایشی آمده و استوارگشت و به
عبارت بهتر داغ استعمار بسو پیشانی دارد. سرمایه
داری امریکا به شکل دد منشانه تر از هر کشور

دیگری نشو و نما یافت. قلمرو امروزی ایالات متحده در قرن شانزدهم محل
سکونت نزدیک به دومیلیون نفر سرخ پوست بود. بزرگترین گروه قبایل،
«ایروکوا» ها و «آلگونکین» ها بودند که جمعیت آنها بالغ بر ۲۰ هزار نفر
می شد. هندیان (سرخ پوستان م. م.) در مراحل مختلف نظام اشتراکی آغازین
می زیستند.

آمریکای شمالی مستعمره انگلیس، فرانسه، اسپانیا و هلند بود. استعمارگران
(کوچ نشینان اروپائی م. م.) بسا چیزها که از سرخ پوستان آموختند از آن جمله
است کشت ذرت، گوجه فرنگی، توتون، نیل و محصولات دیگر. و نیز به روش

آنها آشنا شده، تاکتیک های جنگ و گریز بومیان را چنان فراگرفتند که در جنگ استقلال طلبانه خود از آن سودها جستند.

استعمارگران برای بومیان مرگ و ویرانی به ارمغان بردند. کوچ نشینان اروپایی برای بزانو درآوردن و نابودی آنها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. برای نمونه، در سال ۱۷۰۳ مجلس مقنن نیوانگلند قطعنامه ای به تصویب رسانید که بنا بر آن در برابر مرده یا زنده هر بومی یا سرخپوستی چهل لیره استرلینگ پرداخت میشد. در ۱۷۷۴ پادشاه آورنده پوست سر بومی بیش از ۱۲ ساله صد لیره بود. هر مرد بومی اسیر ۱۰۵ لیره و هر زن یا کودک اسیر ۵۵ لیره ارزش داشت.

ثروت دولتمندان آمریکائی از داد و ستد نابرابر میان استعمارگران اروپائی و سرخ بوستان گرد آمد. پوست های گرانبها به ثمن بخش از جنگ بومیان بدر می آمد.

بررغم ایستادگی قهرمانانه سرخ بوستان، اروپائیان به یاری اسلحه برتر و با سود جوئی از تفرقه قبایل بومی سرانجام موفق به تسخیر آمریکای شمالی گشتند. استعمار یا کوچ نشینی اروپائیان توأم با جنگ های شدید و طولانی بود که معمولاً به رانده شدن بیشتر سرخ بوستان به نواحی غربی، ضبط اراضی و اموال آنها و سرانجام به نابودی ایشان می انجامید.

در آغاز قرن هژدهم روسها آلاسکا را کشف کردند. در آغاز قرن نوزدهم، نخستین اقامت گاه های روسیان در کالیفرنیا دیده شد. بزرگترین بخش آمریکای شمالی تا دهه ۱۷۶۰ در تصرف انگلستان بود. انگلیس صاحب ۱۳ مستعمره در منطقه آمریکای شمالی بود. مستعمرات مزبور از لحاظ وضع اقتصادی و روابط اجتماعی به سه گروه تقسیم می شدند.

در مستعمرات شمالی (ردآیلند، کاننکتی کات، نیو هامپشایر و ماساچوست) که به نیوانگلند معروف بود مزرعه داری خرد (فارمینگ) رواج داشت. بخش عمده جمعیت عبارت از کشاورزان خرده پا و مالکان کوچک بودند. مانوفاکتوری های چرم سازی، پشم بافی و ریسندگی در شهرها به سرعت رشد یافتند و نیز در رشته

تولید آهن، ابزارهای کشاورزی و اسلحه کارخانه‌هایی وجود داشت. در سواحل مردم به ماهی‌گیری و کشتی‌سازی اشتغال داشتند. کشاورزان بی‌زمین به سمت غرب کوچ می‌کردند.

در مستعمرات جنوبی (کارولینای شمالی و جنوبی، جورجیا، مریلند و ویرجینیا) مزارع بزرگ برده دار - plantation - پیشرفته‌ای وجود داشت که در آن‌ها توکون، ذرت، برنج، نیل، نی‌شکر و بعدها پنبه بعمل می‌آمد. در مزارع مزبور بردگان سیاه به کاری طاقت فرسا اشتغال داشتند. کوشش‌های استعمارگران برای به بردگی کشانیدن سرخ‌پوستان و استفاده از آنها به عنوان نیروی کار به جایی نرسید. اسیران سرخپوست یا فرار کرده یا خودکشی می‌نمودند.

در آتلانتیک میانه و مستعمرات مرکزی (نیوجرسی، پنسیلوانیا، نیویورک و دلاویر^۱) کشاورزی آزاد Free Farming متداول بود. افزون بر مزارع کوچک، املاک وسیع‌تر نیز وجود داشت که به کشاورزان بی‌زمین یا کم‌زمین اجاره داده می‌شد. مستعمرات مزبور بیشتر غله‌خیز بود ولی کارخانه‌های تولید آهن و آجوسازی هم در آنجا وجود داشت.

در مستعمرات مرکزی نوعی برده‌داری سفید- استفاده از خدمتکاران موقتی اجیره (بین ۴ تا ۷ سال) - رواج داشت. صفوف این خدمتکاران اجیردائما از مهاجران اروپائی، محکومان سیاسی یا عادی و تهی‌دستانی که قادر به پرداخت دیون خود نبودند پرمی‌شد. با بردگان سفید نیز وحشیانه رفتار می‌شد؛ آنان را کتک می‌زدند، داغ می‌کردند و محکوم به کار اجباری با غل و زنجیر می‌نمودند و به زخم‌های آنان به عنوان نوعی کیفر نمک می‌پاشیدند و جز آن، این بردگان سفید هر چند گاه سر به شورش می‌گذاشتند و با اینهمه شرایط زندگی آنان تحمل پذیرتر از وضع بردگان سیاه بود. آنان پس از چند صباحی کار برای ارباب آزادی خود را باز می‌یافتند. ولی بردگان سیاه مادام‌العمر برده بودند. افزون بر آن، خدمتکاران اجیره در معرض کینه و تنفر نژادپرستانه مهاجران اروپائی

1- Delaware

مقدمات انقلاب
بورژوازی آمریکا
(۸۳-۱۷۷۵)

پیشرفت اقتصادی مستعمرات، تضاد میان آنها و دولت انگلیس را تشدید میکرد. انگلستان برای حفظ مستعمرات آمریکائی که سرچشمه مواد خام بازار فروش کالاهای صنعتی خود بود، رشته

محدودیت هائی را در برابر تکامل صنعت و تجارت آنها معمول داشت. پارلمان انگلیس در سال ۱۷۵۶ قانونی گذراند که بنا بر آن مستعمرات آمریکائی از داشتن کوره های ذوب و کارخانه نورد و ساختن فرآورده های آهنی، کلاه های نمدی و هر نوع لباس بافتنی، چرمی و خزى محروم شدند. به موجب قانون دریا نوردی، مستعمرات آمریکائی فقط اجازه داشتند محصولات خود را به انگلستان فروخته و کالاهای صنعتی مورد نظر را از این کشور خریداری کنند و محصولات خود را فقط وسیله کشتی های انگلیسی حمل و نقل نمایند. در صورتی که بهای کالاهای انگلیسی نیز بسی گران بود.

در سال ۱۷۶۳ پادشاه انگلیس در مورد اداره سرزمین های منصرفی فرمانی منتشر کرد که بنا بر آن کوچ نشینان اروپائی از اشغال اراضی آنسوی کوه های آلگنی^۱ منع گردیدند. سرزمین های میان کوه های آلگنی و رودخانه میسیسیپی از متعلقات پادشاه انگلیس اعلام گشت. اشرافیت و بورژوازی انگلیس بر اراضی بکر باختر کوه های آلگنی ادعای مالکیت نمودند.

پیش از صدور فرمان پیش گفته، بردگان سفید آزاد شده و کشاورزان خانه به دوش به آن سرزمین ها کوچیده بودند. اراضی مزبور همچنین مورد ادعای زمین داران بزرگی بود که خاک املاک آنها بر اثر کشت بی حساب فرسوده شده بود.

پس از آنکه دولت انگلیس کوشید بخش چشم گیری از دیون ملی را بر دوش مستعمرات گذارد، دشمنی میان آن کشور با مستعمرات آمریکائی خود شدت

۱- Allegheny Mountains

بیشتری یافت. تا سال ۱۷۶۵ مستعمرات مزبور هرگز مالیاتی به دولت انگلیس نپرداخته بودند. در این سال پارلمان انگلیس بمنظور افزایش در آمد دولت قانونی به تصویب رساند (قانون تمبر) که بموجب آن کوچ نشینان باید براسناد رسمی وقانونی ومدارك تجاری خود تمبر بچسبانند. پارلمان انگلیس در همان سال قانون دیگری گذراند (قانون به اصطلاح پذیرائی) که برحسب آن مردم مستعمرات آمریکائی ناگزیر بودند از سربازان بپشماری که دولت برای آنها می فرستاد بذیرائی کنند. همه این اقدامات خشم مردم مستعمرات را برانگیخت. سازمان های سیاسی زیرزمینی چندی که نام خود را «پسران آزادی» (Sons of Liberty) گذاشته بودند در بوستون، نیویورک وعده دیگری از شهرها بوجود آمدند. کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، ماهی گیران، بازرگانان وبخش انقلابی بورژوازی در این سازمان ها که در رأس آنها پی گیرترین نمایندگان بورژوازی قرارداشتند عضویت یافتند.

کنگره نمایندگان ۱۳ مستعمره آمریکائی در سال ۱۷۶۵ در نیویورک تشکیل شد و اعلام داشت که مردم مستعمرات فقط باید به رضایت خود یا نمایندگان خود مالیات پردازند. کنگر تصمیم به تحریم کالاهای انگلیسی گرفت. تحریم مزبور زبانهای قابل توجهی به بورژوازی انگلیس وارد آورد. تجار انگلیسی از دولت درخواست نمودند تا قانون تمبر را لغو کند. زیر فشارتجار انگلیسی وجنبش نیرومند خلق مستعمرات آمریکائی و بدنبال اعتراض بنیامین فرانکلین نماینده مستعمرات در انگلیس قانون تمبر منسوخ گشت.

ولی سال بعد پارلمان انگلیس به موجب قانون دیگری بر حقوق گمرکی کاغذ، چای، شیشه، مصنوعات شیشه‌ای ورننگ صادره از آن کشور به مستعمرات افزود. مستعمرات به این قانون با تحریم شدید تر کالاهای انگلیسی و تشدید جنبش برای صنعتی کردن آمریکا پاسخ دادند.

دولت انگلیس به منظور فرونشاندن ناخرسندی مستعمرات مالیات را از تمامی کالاها بجز چای برداشت و مردم هم از مصرف چای امتناع نمودند. در سال ۱۷۷۳ گروهی از مستعمره نشینان آمریکائی با تغییر هیئت خود به صورت

سویج پوستان از عرشه کشتی‌های کمپانی هند شرقی در بوستون بالا رفته و تمامی بارچای آنها را به دریا فرود ریختند (این واقعه بعدها در تاریخ به بوستون تی پارٹی The Boston tea party موسوم گشت).

دولت انگلیس در قبال این اعمال به سرکوبی شدید دست یازید. مستعمره نشینان ماسوچوست کمیته‌ای انقلابی تشکیل دادند و به پیشنهاد این کمیته در پنجم سپتامبر ۱۷۷۳ کنگره سراسر قاره در فیلادلفیا منعقد شد. ۵۵ نماینده از ۱۲ مستعمره در این کنگره شرکت کردند (نمایندگان ایالت جنورجیا بدستور فرماندار بازداشت شده بودند). کنگره از پادشاه خواست هیچگونه مالیاتی بدون رضایت نمایندگان مستعمرات بر مردم وضع نگردد، محدودیت‌های بازرگانی و صنعتی برداشته شود و از بازداشت‌های پیاپی جلوگیری بعمل آید. کنگره همچنین به صدور «اعلامیه حقوق» مبادرت نموده علیه حکومت خودکامه مقامات انگلیسی اعتراض کرد و تصمیم به تحریم تجارت با انگلیس گرفت. جورج سوم پادشاه انگلیس مستعمرات آمریکائی را شورشی خواند و به ناوگان انگلیسی فرمان محاصره آنها را صادر نمود.

در سال ۱۷۷۵ مردم آمریکا جنگ انقلابی برای استقلال را آغاز نمودند.

جنگ انقلابی
برای استقلال
۱۷۷۵-۸۳

کنگره دوم قاره‌ای در دهم مه ۱۷۷۵ در فیلادلفیا تشکیل شد و ضمن اعلان جنگ به انگلیس

طی قطعنامه‌ای تشکیل ارتش را اعلام نمود و جرج واشنگتن را به فرماندهی آن برگزید. دومین کنگره قاره‌ای در فاصله سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۱ وظیفه یک دولت مرکزی را انجام می‌داد.

در روز ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ کنگره مزبور اعلامیه استقلال را که جفرسون تهیه کرده بود پذیرفت. اعلامیه مزبور در زمان خود سندی مترقی بشمار میرفت. اعلامیه مستعمرات را آزاد و مستقل از انگلیس خوانده و به آنها نام ایالات متحد آمریکا را داد. ولی مسئله الغاء برده‌داری بمیان نیامد و بردگان سیاه به حال